

نوشتۀ مارسل مونتارون

ترجمۀ دکتر حسن حسینی

خواهران پاپین

« این داستان واقعی جنائی ترجمه از کتاب محاکمات جنائی بزرگ »
« فرانسه است که حاوی دادرسی های جنائی مهم و مدافعات جالب و کلا از »
« ۱۹۱۱ - ۱۹۶۶ میلادی است »

مسأله مسئولیت برخی از جنایتکاران غالباً در جریان محاکمات جنائی مطرح می شود : امکان دارد کسی مسئول شناخته شود بدون اینکه مسئول باشد . ممکن است کسی آنورمال باشد ولی بهمان نسبت غیرمسئول شناخته نشود . و از آنجا که این قبیل جنایتکاران را ، حتی اگر معلوم باشد که عقب افتاده هستند ، نیز باید حتماً مجازات کرد سر نوشت آنها چه خواهد بود ؟ دارالتادیب از پذیرش آنها خودداری می کند ، زندان مراقبت از آنها را اجازه نمیدهد .

این يك فاجعه است ، این گفته پروفیسور هویر در کنگره جرم شناسی استراسبورگ است . برای این گونه اشخاص راه حلی که حداقل بین زندان و دارالتادیب باشد وجود ندارد . پژوهش های روانی کارشناسان نیاز به وقت دارد . پزشکان پاریس که از طرف دادگاه تعیین شدند تا از خواهران پاپین که در اوائل سال ۱۹۳۳ در يك حالت کینه توزی چشمان دو خانم مخدوم خود را از کاسه در آورده بودند آزمایش کنند ، فقط توانستند در زندان شهرمان دودفعه از آنها معاینه بعمل آورند و هر معاینه فقط

نیم ساعت طول کشید. معیناً آیا وضع این دود یوانه که جنایت هول انگیز آن الهام بخش «Les bombes» اثر ژان ژنه و فیلم «Les abaisses» گردید نباید بیشتر مورد بررسی قرار گیرد؟

و آیا لازم نیست که هیأتی از روان پزشکان و روانشناسان، نیروی اسرار آمیزی را که در این دودختر که ازدوران طفولیت مطرود و منزوی بودند منفجر شده است کشف کنند؟

آنشب قرار بود مسیولانسلن و کیل قدیمی ساکن کوچه بریر به همراه خانم و دخترش شام را در منزل برادرزنش مسیو رینارد در مان صرف کنند.

ساعت ۷ بعد از ظهر که مسیولانسلن از کانون برمی گشت دستخوش احساس عجیبی بود. زن و دخترش هنوز نرسیده بودند، وقتی میخواست وارد منزل شود ملاحظه کرد که در بسته و قفل شده است، تصور کرد که کسی در خانه نیست. لیکن روشنائی ضعیفی از خسلال پنجره ها مشاهده می شد. روشنائی شمعی که در اطاق های طبقه پائین این طرف و آن طرف میرفت.

مسیولانسلن با زهم صدا زد، روشنائی خاموش شد. مجدداً دق الباب کرد، سکوت همچنان برقرار بود. تصور کرد که زن و دخترش قبل از او رفته اند. موقعی که از منزل دور میشد مجدداً روشنائی زرد رنگ را مشاهده کرد. ایندفعه روشنائی در اطاق خدمتکاران که در زیر شروانی بود دیده میشد. مسیولانسلن به سراغ برادرزنش رینارد رفت.

مسیو رینارد گفت شاید آنها بعد از ظهر در خانه داماد شما بوده و در آنجا تأخیر کرده اند.

بخانه دامادش کسی نرفته بود. به همراه برادرزنش بکوچه بریر برگشتند. کوچه های شهر قیافه آرام و غمزده ای داشت. پنجره تمام خانه ها بسته بود. در این محله بورژواشین مان همه پس از پایان روز در خانه خود بسر می بردند.

مسیولانسلن مجدداً در زد. فقط سکوت و تاریکی بود که بر خانه حکفرمائی میکرد. - بهتر اینست که پلیس را خبر کنم.

بناگاه آن بالا در اطاق خدمتکاران روشنائی ظاهر شد: روشنائی شمع که برقص عجیب خود ادامه میداد.

در کلانتری يك گروهبان و دو پاسبان همراه او و برادرزانش کردند.
یکی از پاسبانها موفق شد از طریق ساختمان مجاور پخانه داخل شده در را باز کند.
مسیولانسلن خواست برق را روشن کند. کلید را زد برق روشن نشد معلوم گردید برق را
قطع کرده اند.

پلیس ها چراغ جیبی در یک دست و رولوری در دست دیگر با احتیاط پیش رفتند
مسیولانسلن که از هیجان میخکوب شده بود در طبقه پائین ماند. یکی از پلیس ها ، نزد
او بود .

دو پلیس دیگر روی پلکان بودند. غفلتاً توقف کردند .
رشته خون تیره رنگی در امتداد پله روی فرش دیده میشد. نور چراغ بالا رفت در قسمت
جلو سرسرا، روی فرش خون آلود، چشمی مشاهده میشد، چشمی خون آلود که مردمک
میان آن به سقف خیره شده بود.

مسیورینارد فریادی کشید. لانسلن خواست بالا برود. پلیس ها راه را به آنها بستند.
بالا نروید، خواهش می کنم، نروید.
پلیس. منظره وحشتناکی را که هرگز دیده نشده، کشف کرده بود. در سرسرا دو جسد،
دو جسدی که صورتشان خرد شده بود با کاسه چشمی خالی و نفرت انگیز افتاده بود.
جسد مادام لانسلن و دخترش !

پلیس ها خمیده خمیده به بالا رفتن ادامه دادند . از زیر دری روشنائی به بیرون
می تراوید. آنجا اطاق خدمتکاران بود. یکی از پلیس ها در زد. جوابی داده نشد. کلانتر
که تازه رسیده بود دستور داد در را بشکنند .

دوزن با حالتی مبهوت و موهای ژولیده که لباس خانه آبی رنگی بتن داشتند روی
تخت خواب چمباتمه زده بودند: آنها خواهران پاپن بودند.
شمعی با آرامی روی میز می گذاخت، با مشاهده او نیفورم پلیس صورت وحشت زده خود
را بلند کرده و بطور غیر ارادی جمع شدند .

خواهر کوچکتر، لثا با صدای کاملاً بی تفاوتی گفت: آری ما آنها را کشیم، و ابدأ
متأسف نیستیم .

- بلند شوید تا لباس بپوشید !

فردای آن روز پیش دادستان در خواهرزندگی خود وصحنه دو قتل را تعریف کردند.
هفت سال است که خواهران پاپن بعنوان خدمتکار برای انجام کلیه کارها در خانواده
لانسلن استخدام شده اند کریستین ۲۸ سال لثا ۲۱ سال دارد. قبل از آن پیش خانواده های
دیگر مان کلفتی کرده بودند بعد از خروج از بن پاستور ، موسسه ای که در آن تربیت

و بزرگ شده بودند، پیوسته پیش دیگران کار کرده بودند. نتوانسته بودند از آزادی بهره ببرند. از اول جوانی همیشه کارشان بردگی بود.

در بن پاستور از صبح زود تا شب کار میکردند. استراحت آنها فقط چند دفعه در روز آنها با مدتهای کم بود. همه چیز با صدای زنگ انجام میشد؛ بیگاریها، دعا خواندنها - بدن قوی آنها که بچههای کوهستان بودند در هوای آزاد پرورش یافته بود، در هوای خفه ای که آنها را در بر گرفته نرفت بمانند یک گیاه سمی و حائل در آنها جوانه زده بود. در ۱۵ سالگی که از بن پاستور بیرون آمدند در این تصور بودند که بالاخره آزادی خود را یافته اند لیکن آنها که مانند یتیمان بزرگ شده بودند، در صورتی مورد علاقه مادرشان قرار می گرفتند که کلفتی کنند و مادر حقوق آنها را بچی بزنند.

در زیر سقف خانه اربابها، با کارهای یکنواخت، بوهای کم و بیش آزار دهنده، سرزنشهای بجا و بیجا، همان زندگی غم آلود ادامه داشت. شبها در اتاق زیر شیروانی، دو خواهر مرارت های خود را نشخوار میکردند.

هر بامداد با صورت های بسته، که مانع از ظاهر شدن زمینه طغیانی که در آنها بوجود می آمد بود تلاش های روزانه را شروع می کردند.

لئا به قاضی تحقیق گفت: زندگی در خانه لانسلن طاقت فرسا بود. آنها هیچوقت از خانه بیرون نمی رفتند. مادام از ما دوری می کرد. دستوراتش را بطور کتبی و بوسیله دخترش بما ابلاغ می نمود. مراقب ما بود. دستش را روی مبل میکشید تا ببیند گردو خاکی روی آن وجود دارد. هر گاه بدبختی شکستن چیزی دامنگیر ما می شد از حقوق ما کسر می کرد هفته قبل که رخت شوئی داشتند (لئا) اتو برقی را خراب کرد که باید تعمیر میشد مادام لئا را بیاد فحش و ناسزا گرفت پنجشنبه قرار بود اتورا بیاورند. اول ماه بود همان روز دو خدمتکار حقوق خود را دریافت داشتند مادام لانسلن گفت: بابت تعمیر اتو ۵ فرانک از حقوق شما کسر می کنم دو خواهر با طاق خود رفتند تا در آنجا آزادانه خشم خود را ظاهر سازند ناگهان کسی آنها را صدا زد.

- لئا، کریستین

مادام آنها را صدا می کرد، پائین آمدند.

- آن بالا چه میکردید؟

عکس العملی از خود نشان ندادند.

بعد از ظهر، مادام لانسلن و دخترش مدت کمی از خانه بیرون رفتند. آندو دریکی از اطاقهای طبقه پائین مشغول اتو کشی بودند. غفلتاً جریان برق قطع شد. اتصالی در اتو رخ داده بود.

کریستین گفت: مادام پس از مراجعت چه خواهد گفت؟

بازوبسته شدن در وصدائی بگوش دو خواهر رسید، صدای پائی ازپله‌ها بالا می‌آمد، مادام و دخترش بر گشته بودند.

آنوقت دره‌وای نیمه‌تاریک، دوخواهر چون دوشیرماده پیا خاستند. خشم شدیدی بر هر دو مستولی بود. با قدمهای بی‌صدا به گوشه تاریک کریدور رفتند و چمباتمه زدند. کریستین گلدان فلزی را از داخل قفسه برداشت و آنرا مانند سلاحی در دست آماده نگهداشت و با یک خیز حمله را شروع کرد، پیش دوید و شروع بوارد کردن ضربات شدید به سر و روی مادام - لانس‌ن و دخترش کرد. مبارزه در تاریکی ادامه داشت صداهای درد آلود و تضرعات، هیچکدام دو خواهر خشمگین را آرام نمی‌ساخت. لئا رفت که از آشپزخانه کارد و چکش بیاورد. بدین ترتیب حمله نا جوانمردانه‌ای انجام گرفت. یک نوع هیستری خطرناک دو خواهر عصبانی را تهییج میکرد. لئا کله ژنوبو دختر لانس‌ن را شکست و چشمه‌هایش را در آورد. کریستین نیز همین‌بلارا سر مادام آورد. با ضربه کارد اجساد قربانیان خود را که نیمه‌لخت بودند تکه‌تکه کردند لئا خسته و کوفته، با دستهای خونین خود صورتش را پاک کرد کریستین روی صندلی بی‌حال افتاده بود. طبق شهادت خیاطی که در خانه مجاور کار میکرد پس از نیمساعتی ناله‌هایی بگوش میرسید که شبیه ناله کسی بود که در حال احتضار باشد. بعد سکوت برقرار شده بود.

دو جنایتکار که از کینه و نفرت خالی شده بودند بتدریج بعمل وحشت انگیز خود پی بردند ساعت دیواری بازنگهای خود وقت را اعلام کرد. ماشین از کوچه رد شد. زنگ کلیسا ساعت دعای عصر را اعلام داشت.

بدنبال کریستین لئا ازپله‌ها پائین آمد شمعی روشن کرد دو خواهر بهم نگاه کردند سراپا خون آلود بودند، با دقت خودشان را شستند آرامش فوق‌العاده‌ای بر خانه حکمفرما بود در ورودی را قفل کردند. با طاق خود رفتند و ساعتها در آن بی‌حال و کوفته مترصد سروصدای خارج باقی‌ماندند. در زدند، آقا بود می‌خواست در را باز کند. دور شدن صدای پارا شنیدند شمع را مجدداً روشن کردند،

مجازات در انتظار آنها بود. نه ماه بعد آنها را در دادگاه جنائی سارت حاضر کردند. شهردار شهر برای جلوگیری از هجوم مردم دستور خاصی صادر کرد. وقتی دو متهمه را از درمخصوص عبور دادند همه منتظر بودند که هیولاها را تماشا کنند. خواهران پساپن قیافه دو موجود بهت زده را داشتند که محقرانه رام باشند همانظوری که در تمام مدت زندگی خود بودند.

خواهر بزرگتر ما نتوئی سبزرنگ خاکستری روشن بتن داشت، کوچکتر سراپا سیاهپوش

بود موهایش را بشکل کسی که در صومعه زندگی کند درست کرده بود. هر دو گوئی ماسک مومی بچهره داشتند و ارتعاش وحشت مردم که در موقع توضیح جزئیات هولناک فاجعه نفرت انگیز، سالن را پر کرده بود بآنها نمیرسید .

قاضی تحقیق باین نتیجه رسید که، «انگیزه ای برای ارتکاب این جنایت وحشت انگیز وجود نداشته است .»

دو خواهر نسبت بهم خیلی مهربان و نزدیک بودند. کریستین از اینکه خواهرش پیش اوست بسیار مشغوف بود.

حقوق آنها ۳۰۰ فرانک قدیم در ماه بود. خانواده لانسلین خیلی مهمان داشتند. دو خواهر در نتیجه انعامی که می گرفتند ۲۳۰۰۰ فرانک قدیم پس انداز داشتند. لیکن انفجار غیر قابل پیش بینی یک خشم همه چیز را خراب کرده بود. رئیس دادگاه مسیولو شه از آنها سؤال کرد :

— تمایز تکبر آمیزی را که رفتار دو مقتوله باشما بر اساس آن بود محکوم می کردید، آنها تفرعن برخی بورژواها را حفظ کرده بودند، بدون توجه باینکه زمان تغییر یافته است؟ در میان تعجب عموم کریستین اعتراف کرد که در بازجوئی دروغ گفته است.

— مادام چیزی بمن نگفت. من بودم که با وحمله کردم. من او را با گلدان فلزی بقتل رساندم.

— شما بخواهرتان گفتید : «چشمان او را در آور» ؟ کریستین با حرکت سر تصدیق کرد .

رئیس ادامه داد. خوامرت مثل همیشه از شما اطاعت کرد؟ او بود که انگشتانش را در دو کاسه چشم آن بدبخت فرو برد و آنها را در آورد...؟

آیا بدلیل نامعلوم بودن انگیزه جنایت با آنها بمانند دو جانی دیوانه رفتار می شد .؟

نظری که سه کارشناس داده بودند صریح بود: «کریستین و لئا پاپن بهیچوجه عقب افتاده نیستند. هیچ بیماری روحی ندارند. از لحاظ وراثت در آنها ابدأ عاملی مشاهده نمی شود. از نقطه نظر هوش، تأثرات روحی و احساس کاملاً عادی هستند.»

* * *

عامل وراثت؟ کریستین و لئا پدری الکی داشتند که بدختر بزرگ خود تجاوز کرده بود. مادری که درون گرائی و تصوف او بسر حد جنون رسیده بود. پسر عموئی که يك

سال قبل در دارالمجانین جان سپرده بود. عموی عصبی مزاج که بعلت خستگی مفرط از تحمل زندگی بدون شادی، شبی در اطاقش خود را حلق آویز کرده بود. بعلاوه این محبت بیمارگون که دو خواهر بهم ابراز می کردند و آنرا جانشین محبت مادری کرده بودند علامت اختلال بود. در هر خانه‌ای که خدمتکاری کرده بودند کریستین کاملاً بر لثا تسلط داشت. این وابستگی ایجاد بدگمانی میکرد. شخصی از اهل مان که دو خواهر چند ماهی خدمتکار او بودند توصیه کرده بود که آند و از هم جدا زندگی کنند. این صمیمیت از وقتیکه میانه آنها با مادرشان بهم خورده بود فزونی یافته بود.

کریستین قبل از اینکه لثا بسن کبر برسد از ارفع حجر کرده بود. کارمند مربوط که بکار آنها رسید گی میگرد متوجه صحبت‌های عجیب آنها شده بود. بد مسیولانسلن توصیه شده بود که آنها را با هم در خانه خود نگه ندارد. دو خواهر در زندان وقتیکه خواستند آنها را از هم جدا کنند هر دو از شدت خشم دیوانه شدند. مراقبین از ناسزا و توهین آنها به تنگ آمدند. لثا با چنان حدتی کریستین را در آغوش فشرد که در اینکه آندو را عشق عجیبی بهم پیوند میدهد، تردیدی باقی نماند. لثا اعتصاب غذا کرد. کریستین زار زار می گریست و روی بدرود یواری مالید:

—خواهرم را بمن باز دهید.

برای آرام کردن او، باید بدنبال لثا می رفتند. کریستین خود را روی لثا افکند در یک حالت جنون واقعی وی را بشدت در آغوش فشرد و پیراهن او را پاره پاره کرد. فردای آنروز دکتر فوستن بر ژر به کریستین گفت: صحنه سازی کرده اید بهتر است اعتراف کنید زندانی که در تحت فشار و بی اندازه خسته بود گفت: همینطور است.

ولی دکتر لوگر پزشک دیگری که برای دفاع احضار شده بود در جایگاه مخصوصی قرار گرفت و اظهار نمود که حرکات متهمان کاملاً غیر عادی است. کینه جوئی آنها نسبت به قربانیان خود دلیل بر صرع قطعی است.

عقل سلیم چنین قضاوت میکرد. لیکن این حرفها برای اشخاص ساده و صدیقی که هیأت منصفه را تشکیل میدادند قابل قبول نبود.

مشاوره آنها ۴۰ دقیقه طول کشید؛ کریستین محکوم بمرگ شد و برای اثنا ۱۰ سال زندان با اعمال شاقه تعیین گردید.

در همان سال **دگروزه** زن بیوه‌ای که در **ژاسرون** دختر کوچکی را که در موقع کلفتی خود مواظبت می‌کرد در آب انبار باغچه خفه کرده بود محکوم باعدام شد. لیکن مدتی بود که زنان را در فرانسه اعدام نمی‌کردند آخرین محکوم که در قرن گذشته بدست جلاد سپرده شد خانم **توماس** بود. وی بکمک شوهرش نا مادری خود را باین دلیل که باین زودی‌ها نخواهد مرد در حال خواب به پشته همزم بسته و آتش زده بود. زن و شوهر وحشت انگیز گرچه به کشیش اعتراف کردند. ولی کشیش با اینکه وحشت زده شده بود سر هولناک آنها را فاش نکرد ولی شهود دیگر حرف زدند. زن و شوهر وحشتناک بازداشت شدند.

برای آنها جای ترحمی باقی نبود. **گروی** رئیس دادگاه که بعلمت ملایمت پیش از حد حتماً باید باو لقب «**پدر بخشنده**» داده میشد، درخواست عفو آنان را کرد.

همانطور که انتظار مبرفت اجرای حکم موجب هیجان فوق‌العاده‌ای شد در شب ۲۲ ژانویه ۱۸۸۷ راه آهن کوتاه محلی که در آن زمان از سولونژ و بلواآرمر می‌گذشت خبر - نگاران و مقامات رسمی را با خود می‌برد در حالیکه محکومان در مقابل جلاد درواگن مخصوص خود بخواب رفته بودند.

مردم مثل اینکه در جشنی شرکت می‌کنند میدان اعدام را پر کرده بودند پلیس مجبور شد بصورت يك سد واقعی بین مردم و جایگاه اعدام حائل باشد.

وقتی که مادام **توماس** گیوتین را دید در حالیکه فریادهای وحشتناک می‌کشید، امور اعدام و کشیش را گاز گرفت. وی زنی دهاتی قوی ۲۵ ساله بود. موهای ژولیده حنائی رنگ داشت در حالیکه لباسهایش را درمی‌آورد روی زمین دراز کشید

برای بردن او بجایگاه اعدام مجبور شدند او را از زمین بکنند و با گرفتن موهایش سر او را زیر گیوتین بگذارند بعد از این اعدام موحش بود که لوئی دیبله جلاد وقت از دلزدگی و تنفر نتوانست خودداری کند در همان موقع زن دیگری بنام **پورت** که جرم او سم دادن بود باید فردا در لیموژ اعدام می‌شد. جلاد و خبرنگاران از همانجا به لیموژ رفتند. در لحظه‌ای که با دمیدن صبح آخرین ساعت زندگی جنایتکار نزدیک میشد تلگراف عفو او از پاریس دریافت شد. این اولین عفو اصولی بود.

آنا تول دیبلر (پسر جلاد) که به شغل پدر پرداخت هرگز موردی پیدا نکرد که زن محکومی را اعدام کند.

معهدنا در زمان حکومت ویشی ۵ زن را گردن زدند یکی از آنها زنی با اسم دکورنو بود جرم او مسموم کردن مادر شوهر او بود. محکوم بدواً معنی کلماتی را که در سلولش بوسیله وکیل عمومی باو گفته شد درك نتوانست بکند:

- قاضی گفته بود وقت آنست که دین خود را نسبت بجامعه ادا کنی.
محکوم بتصور اینکه منظور پرداخت هزینه محاکمه است بحالت اعتراض گفت: در دفتر دادگاه پول دارم.

نگهبان زن قسمت زندان زنان باو توضیح داد که منظور چیست. آنوقت وی دچار اوهام شد. بدبخت باچنان حالت عصبی دست و پا میزد که لازم بود از لباس پوشانیدن باو صرف نظر کنند. در حالیکه نیمه لخت بود او را به محل اعدام بردند. اعدام او در برج «ها» واقع در بر دو سپیده دم ۸ ژانویه ۱۹۴۱ اتفاق افتاد.

* * *

برگردیم به پایان کار خواهران لئا .
گریستین که بمرگ محکوم شده بود و مجازات او به ۲۰ سال زندان با اعمال شاقه تخفیف یافت دیوانه شد و در حال جنون مرد. لئا خواهرش بعد از ۸ سال زندان آزاد شد. فعلاً در حال حیات است و در هتل لوکس خدمتکاری می کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی